

گاهنامه

پَرِ رَواز

گاهنامه فرهنگی دانشجویی کانون خیراندیشان انصار
پاییز ۱۳۹۳

شماره دوم

عناوین این شماره :

فکر

همگام با محرم

داستان

طنز دانشجویی

عادات ناپسند

کودکانه ها

آئینہٴ رحمت

فہرست مطالب

سخن سردبیر / ۲

تاریخچہ کانون / ۳

فعالیت های کانون / ۴

۱۴ / عکس و مکث ...

۱۵ / عادات ناپسند

۱۷ / کودکانہ ہا

۱۸ / ارتباط با ما

۵ / فقہر

۶ / شہید باکری

۷ / تست شخصیت

۸ / ہمراہ با ولایت

۹ / ہمگام با محرم

۱۱ / داستان

۱۳ / طنز دانشجویی

پَرِ پرواز

گاہنامہ فرهنگی دانشجویی

کانون خیراندیشان انصار

شمارہ دوم پاییز ۹۳

صاحب امتیاز: کانون خیراندیشان انصار / مدیر مسئول: علیرضا زارع / سردبیر: محمد مختاری دزکی

هیئت تحریریه: منا اعرابی / مهسا رحیلی / سحر شریفیات / افسانہ جہانگیری / سارا استاد

طراحی و صفحہ آرایہ: فرج صادقی / علیرضا زارع



فن رهبیره



* مگردان غریب از درت بی نصیب
 مبادا که گردی به درها غریب
 * هنرور چنین زندگانی کند
 جفا بیند و مهربانی کند
 * ره مردان آزاده گیر
 چو افتاده ای دست افتاده گیر
 * الا گر طلبکار اهل دلی
 ز خدمت مکن یک زمان غافلی
 * ندانستی ای کودک خود پسند
 که مردان ز خدمت به جایی رسند
 * هر آن کس نماند از پیش یادگار
 درخت وجودش نیاورد بار

خدایا دلم را آنقدر بزرگ کن که دعای همه بندگان خوبت در آن جا شود، صدای
 دعاهایم را آنقدر بلند کن که ناله های همه دردمندان با آن همراه شود، قلبم را در
 محبت آنقدر نازک کن که از زلال شیشه اش، هر نسیم بهاری، عطر بهشتی و
 پرتو نوری هرچند کم سوء عبور کند و من را غرق در زیبایی تو کند.
 خدایا کمکم کن مهر انصارت بر قلبم، رسالتش در دستانم، سلوکش بر رفتارم و توکلش
 بر قدم هایم جاری شود. تا بتوانم در کاستن درد و رنج بندگان وسیله ای باشم.

آمین.....

من الله توفیق

محمد مختاری دزکی



تاریخچه کانون انصار

۳

پر پرواز

kanooneansar.blog.ir

کانون خیراندیشان انصار با تلاش فراوان دوستان در سال ۱۳۸۸ و با تصویب اساسنامه خود شروع به فعالیت کرد که در ابتدا تحت عنوان کمیته ای زیر نظر هیئت محبان اهل بیت فعالیت می کرد.

لذا طی جلسات متعددی که با رئیس و معاون نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه برگزار شد تصمیم بر آن شد که این کمیته مستقل شود و زیر نظر مجموعه امور فرهنگی دانشگاه رسماً شروع به فعالیت کند.

اولین اقدام کانون معرفی خود به اهالی دانشگاه بود که تا حدودی موفقیت آمیز بود به طوری که اکنون تقریباً همه اهالی دانشگاه از وجود و ماهیت کانون خیراندیشان انصار اطلاع دارند ولی در مجموع دانشگاه نمی تواند کمک شایان توجهی که بتواند ما را در راستای تحقق اهدافمان یاری رساند، انجام دهد. با این وجود از همه عزیزانی که تا کنون ما را در انجام این رسالت تنها نگذاشته اند از صمیم قلب تشکر و قدردانی می کنیم.

کانون خیراندیشان انصار برای تأمین هزینه های مالی و دریافت کمک های خیرین، راهی خارج از دانشگاه شد که کمیته امداد امام خمینی (ره) نتوانست آن طوری که می بایست ما را یاری کند اما چندین همکاری با سازمان بهزیستی و اداره آموزش و پرورش و خانه سالمندان خرمشهر انجام شد.

دیگر راه تأمین هزینه های کانون، گرفتن وجه نقدی از مسئولین، اساتید، کارکنان و دانشجویان می باشد که این وجوهات صرف کارهای خیرخواهانه در درون دانشگاه و بیرون از دانشگاه می شود که تا حدودی می تواند جوابگوی هزینه های کانون باشد، اما متأسفانه کافی نیست.

امیدواریم مسئولین و دانشجویان ما را بیش از پیش در تحقق اهدافمان یاری دهند تا بتوانیم به اهداف خود که همان تقویت اراده، عزت و ایثار می باشد برسیم و برگ ذریعی را به افتخارات دانشگاه اضافه نماییم.

در آخر جا دارد از دبیران و اعضای فعال کانون که در سال های گذشته با تلاش فراوان کانون خیراندیشان انصار را به شکوفایی رساندند تشکر کنیم و از خدای متعال خواهانیم که ما را در آینده برای رسیدن به اهدافمان یاری کند.

گاهنامه فرهنگی دانشجویی

شماره
دوم

فعالیت‌های کانون

تهیه بسته های غذایی
برگزاری نمایشگاه کتاب های دست دوم
مراسم معارفه کانون خیراندیشان انصار
گاهنامه دانشجویی فرهنگی اجتماعی پر پرواز
راه اندازی وبلاگ کانون خیراندیشان انصار
مراسم های بازدید از مراکز بهزیستی و خانه سالمندان
صندوق های کمک مردمی
پخت و پخش آش نذری در ماه محرم
کمک در موارد پزشکی
اعطای قرض الحسنه دانشجویی
برگزاری جشن ولادت امام رضا (ع)
تدریس در مدارس محروم خرمشهر
تهیه تقویم سال ۱۳۹۲



نکاتی قابل تامل

در مورد

فقر



❑ فقر اینه که توی خیابون آشغال بریزی و از تمیزی خیابونهای اروپا تعریف کنی؛



❑ فقر اینه که از سفر به دبی و ترکیه نگذری اما از گرسنگی و درموندگی همسایه بغلی ات بی خبر باشی؛



❑ فقر اینه که ماشین ۴۰۰ میلیونی سوار بشی و قوانین رانندگی رو رعایت نکنی؛



❑ فقر اینه که کتابخانه خانه ات کوچکتر از یخچالت باشه؛

❑ فقر اینه که وقتی کسی ازت میپرسه در ۶ ماه اخیر چندتا کتاب خوندی برای پاسخ دادن نیازی به شمارش نداشته باشی؛



❑ فقر اینه که فاصله لباس خریدن هات از فاصله مسواک خریدن هات کمتر باشه؛

❑ فقر اینه که همه جا شعار بدی که دموکراسی میخوای، تو خونه بچه ات جرات نکنه از ترست بهت بگه که بر حسب اتفاق قاب عکس مورد علاقه ات رو شکسته؛

❑ فقر اینه که ورزش نکنی و به جاش برای تناسب اندام از غذا نخوردن و جراحی زیبایی و دارو کمک بگیری؛

❑ فقر اینه که در اوقات فراغتت به جای سوزاندن چربی های بدنت بنزین بسوزانی؛



شهریار ماری

فارغ التحصیل رشته مهندسی مکانیک. شهردار ارومیه

شهردار ارومیه که بود

دو هزار و هشتصد تومان حقوق میگرفت. یک روز به من گفت «بیا این ماه هر چی خرجی داریم رو کاغذ بنویسیم، تا اگه آخرش چیزی اضافه اومد بدیم به یه فقیر» همه چی را نوشتم؛ از واکس کفش گرفته تا گوشت و نان و تخم مرغ. آخر ماه که حساب کردیم شد دوهزار و ششصد و پنجاه تومان. بقیه پول رو داد لوازم التحریر خرید، داد به یکی از کسانی که شناسایی کرده بود و می دانست محتاجند. گفت:

«اینم کفاره ی گناهای این ماهمون»



باران خیلی تند می آمد.

به من گفت: «من میرم بیرون» گفتم: «توی این هوا کجا میخوای بری؟» جواب نداد. اصرار کردم تا بالاخره گفت: «می خوام بدونی؟ پاشو تو هم بیا.» با لندرور شهرداری راه افتادیم توی شهر. نزدیکی های فرودگاه یک حلبی آباد بود، رفتیم آنجا. توی کوچه پس کوچه هایش پر از آب و گل و شل بود. آب وسط کوچه صاف می رفت توی یکی از خانه ها. در خانه را که زد پیرمردی آمد دم در. ما را که دید شروع کرد به بد بیراه گفتن به شهردار. می گفت: «آخه این شهرداره که ما داریم؟ نمی آد یه سری بهمون بزنه ببینه چی می کشیم.» آقا مهدی بهش گفت: «خیله خوب پدرجان اشکال نداره. شما یه بیل به ما بده، درستش می کنیم.» پیرمرد گفت «برید بابا شماهام! بیلم کجا بود؟» از یکی از همسایه ها بیل گرفتیم و تا نزدیکی های اذان صبح توی کوچه راه آب می کشیدیم.

همراه با ولایت

۸

پر پرواز

kanooneansar.blog.ir

بی‌گمان احسان و نیکوکاری، ویژه انسان‌هایی است که در مسیر هدایت قرار گرفته و کمال را از خداوند می‌جویند. دوری از خصلت‌های ناپسند موجب می‌شود تا دست کمک و یاری دیگرانی که به سوی ایشان دراز شده را بفشارند و به آنان یاری و مدد رسانند. از نعمت‌های به دست آمده و خداداد در راه خدا انفاق کنند و از هر توان و نیرویی که خداوند به ایشان داده، در راستای تکامل فردی و اجتماعی بهره‌گیرند. از این رو می‌کوشند تا نیازهای فردی و اجتماعی و نیز روحی و مادی دیگران را به هر طریق ممکن برطرف سازند.

نیکی و نیکوکاری در اشکال مختلف و متنوعی ظهور و بروز می‌کند. قرآن در سه دسته ارتباط خدا با انسان، انسان با خدا و انسان با انسان دیگر، مصادیق زیادی را برای نیکوکار بیان می‌کند.

کمک و تعاون به عنوان اصول اصلی نیکوکاری همراه با بخشندگی عاملی می‌شود تا همگرایی اجتماعی در ایشان با نوع دوستی تقویت شود. ریشه و منشا نیکوکاری را باید در ایمان حقیقی افراد دانست؛ زیرا تنها مومنان با پذیرش خالقیت و ربوبیت الهی و نیز باور به روز رستاخیز و مسئله پاداش و کیفر در آخرت است که به احسان روی می‌آورند و به عنوان بنده خاص الهی در خدمت به دیگران می‌کوشند و از هیچ کوشش و تلاشی برای رفع و دفع نیازهای متنوع دیگران دست نمی‌شویند.

آیات بسیاری از قرآن، ایمان و عبودیت از انسان را به عنوان عوامل اصلی نیکوکاری و احسان انسان برشمرده است که می‌توان به آیات ۸۳ و ۸۵ سوره مائده و آیات ۸۰ تا ۱۲۲ سوره صافات اشاره کرد؛ زیرا بندگی خدا به معنای آن است که دیگران هم چون آفریده‌های الهی از کرامت و شرافت آفرینش الهی برخوردار می‌باشند و مؤمن به عنوان وظیفه شرعی و اخلاقی بر خود فرض می‌بیند تا به دیگر آفریده‌های الهی نیکی کند تا شرایط مناسبی برای دست‌یابی به هدایت الهی و رشد و تکامل فراهم آید و دیگران نیز بتوانند در مسیر تکامل قرارگیرند و به سعادت دست یابند.

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند در درون خیمه ها مجموعاً ۲۳ کودک از اهل بیت (ع) را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک بر اثر تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه (ع) رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا میروی؟ حضرت رقیه (ع) فرمود بابام تشنه بود میخواهم او را پیدا کنم و برایش آب بیاورم.

او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند! حضرت رقیه (ع) در حالیکه گریه میکرد فرمود: پس من هم آب نمی آشامم.

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظر آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته، سراسیمه میگریست و به اطراف میگریخت و اشک میریخت. مرا به حالت او رحم آمد به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم.

همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم: ای دختر قصد آزارت را ندارم. به ناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش

جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری نمودم. یک دفعه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده،

یک جرعه آب به من بده. از این شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم. آب را گرفت

و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم: عزم کجا داری؟ فرمود خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است. گفتم:

مترس، زمان منع آب گذشت، شما بنوشید.

اللهم ارحم الراحمین

گفت: ای مرد، سوالی دارم، بابایم حسین تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه؟ گفتم: ای دختر به والله، تا دم آخر می فرمود (اسقونی شربع من الماء) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید. ولی نه تنها کسی او را آبش نداد بلکه جوابش جوابش را هم ندادند. در کتاب بحرالغریب، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشکریان یزید بود گفت: یزید دستور داد ۳ روز اهل بیت را در دم دروازه شام نگه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود. بودم، دیدم دختری کوچک بلند شد و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست و باز بلند شد و قدم آمد به طرف سر امام حسین (ع) که بر درختی که نزدیک خرابهدم دروازه شام آویزان بود. آری، به طرف مقدس آمد و از ترس برگشت، تا چند مرتبه. آخر اللامر زیر درخت ایستاد و به سر بابایش نگاه کرد و کلماتی فرمود و اشک ریخت. سپس دیدم سر

گفت: السلام علیک یا ابناه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: دختر من مصیبت تو و زجر و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد و اسیریت به رسید. ای نور دیده چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد به آنچه بر شما وارد آمد صبر کن که جزا و مزد او شفاعت را در بر دارد. حارث بود از اینکه حضرت به او فرمود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود تا در شب پنجم صفر ناله و فریاد از میان خرابه بلند است، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت رقیه (ع) از دنیا رفتند. ظلّظ

سقا حسین

زنجیره عشق

یه روز بعد از ظهر وقتی اسمیت داشت از کار برمیگشت خونه در راه زن مسنی رو دید که ماشینش خراب شده و ترسان و لرزان توی برف ایستاده. اون زن برای اسمیت دست تکان داد تا متوقف شه. اسمیت پیاده شد و خودشو معرفی کرد و گفت من اومدم کمکتون کنم. زن گفت صد تا ماشیناز جلوی من رد شدند ولی کسی نایستاد این واقعا لطف شماست. وقتی که لاستیک رو عوض کرد در صندوق عقب کرد در صندوق عقب رو بست و آماده رفتن شد، زن گفت: من چقدر باید بپردازم؟ او به زن چنین گفت: شما هیچ بدهی ای به من ندارید من هم در چنین شرایطی بودم و روزی یه نفر به من کمک کرد همون طور که من به شما کمک کردم، اگر شما واقعا میخواهی بدهیت رو بپردازی باید این کار رو بکنی: «نذار زنجیره عشق به تو ختم شه».

در بین راه زن کافه ی کوچکی دید رفت تو تا چیزی بخوره و بعد راهشو ادامه بده ولی نتونست بی توجه از لبخند شیرین زن پیشخدمتی بگذره که احتمالا باردار بود و از خستگی روی پا بند نبود. زن داستان زندگی پیشخدمت رو نمیدونست و احتمالا هیچ موقع هم نمی فهمید، وقتی که پیشخدمت رفت تا بقیه پولشو بیاره زن رفته بود در حالی که روی دستمال سفره یادداشتی رو باقی گذاشته بود. وقتی که پیشخدمت یادداشت رو خونداشک تو چشاش جمع شده بود. یادداشت این بود: شما هیچ بدهی ای به من ندارید من هم در چنین شرایطی بودم و روزی یه نفر به من کمک کرد همون طور که من به شما کمک کردم، اگر شما واقعا میخواهی بدهیت رو بپردازی باید این کار رو بکنی: «نذار زنجیره عشق به تو ختم شه». همون شب وقتی پیشخدمت از سرکار به خونه رفت در حالیکه به اون پول و یادداشت زن فکر می کرد به شوهرش گفت اسمیت همه چیز داره درست می شه!

قیمت معجزه

وقتی سارا دخترک هشت ساله ای بود، شنید که پدر و مادرش درباره برادر کوچکترش صحبت می کنند. فهمید برادرش سخت بیمار است و آنها پولی برای مداوای او ندارند. پدر به تازگی کارش را از دست داده بود و نمی توانست هزینه جراحی پرخرج برادر را بپردازد. سارا شنید که پدر آهسته به مادر گفت: فقط معجزه می تواند پسرمان را نجات دهد. سارا با ناراحتی به اتاق خوابش رفت و از زیر تخت، قلک کوچکش را درآورد. قلک را شکست، سکه ها را روی تخت ریخت و آنها را شمرد. فقط ۵ دلار. بعد آهسته از در عقبی خانه خارج شد و چند کوچه بالاتر به داروخانه رفت. جلوی پیشخوان انتظار کشید تا داروساز به او توجه کند. دخترک پاهایش را به هم می زد و سرفه می کرد، ولی داروساز توجهی نمی کرد، بالاخره حوصله سارا سررفت و سکه ها را محکم روی شیشه پیشخوان ریخت. داروساز جا خورد، رو به دخترک کرد و گفت: چه می خواهی؟ دخترک جواب داد: برادرم خیلی مریض است، می خواهم معجزه بخرم. داروساز با تعجب پرسید: ببخشید؟! دخترک توضیح داد: برادر کوچک من، داخل سرش چیزی رفته و بابایم می گوید که فقط معجزه می تواند او را نجات دهد، من هم می خواهم معجزه بخرم، قیمتش چقدر است؟ داروساز گفت: متأسفم دختر جان، ولی ما اینجا معجزه نمی فروشیم. چشمان دخترک پر از اشک شد و گفت: شما را به خدا، او خیلی مریض است، بابایم پول ندارد تا معجزه بخرد این هم تمام پول من است، من کجا می توانم معجزه بخرم؟ مردی که گوشه ایستاده بود و لباس تمیز و مرتبی داشت، از دخترک پرسید چقدر پول داری؟ دخترک پول ها را کف دستش ریخت و به مرد نشان داد. مرد لبخندی زد و گفت: آه چه جالب، فکر می کنم این پول برای خرید معجزه برادرت کافی باشد! بعد به آرامی دست او را گرفت و گفت: من می خواهم برادر و والدینت را ببینم، فکر می کنم معجزه برادرت پیش من باشد. آن مرد، دکتر آرمسترانگ فوق تخصص مغز و اعصاب در شیکاگو بود. فردای آن روز عمل جراحی روی مغز پسرک با موفقیت انجام شد و او از مرگ نجات یافت. پس از جراحی، پدر نزد دکتر رفت و گفت: از شما متشکرم، نجات پسر من یک معجزه واقعی بود، می خواهم بدانم بابت هزینه عمل جراحی چقدر باید پرداخت کنم؟ دکتر لبخندی زد و گفت: فقط ۵ دلار.

دانشجو باید غیبت کند! باید از حداکثر غیبت مجاز، بهره‌ی لازم را ببرد! اگر استفاده نکند، اسراف کرده است و اسراف هم که حرام است! تازه سایر دانشجویان هم که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه‌ی خود می‌دانند، او را به جهت هنجارشکنی و عدم رعایت شئون دانشجویی، سرزنش خواهند کرد!

به اونایی که عجله دارن فارغ التحصیل شن یادآوری کنم که عزیزم بیرون که کار نیست، باور کن خونه هم هیچ خبری نیست!
همون دانشگاه بمون حداقل هر کی پرسید چیکار میکنی بگی دانشجو هستم

مراقب سر جلسه امتحان اومد گفت کارت ورود به جلسه ؟
گفتم اصن به قیافه من میخوره درسخون باشم جای کسی پیام امتحان بدم ؟
گفت خداییش نه و ول کرد رفت !

این استاد در بین دانشجویان محبوبیت خاصی دارد، قصدش تنها درس دادن باشد، بیاید، درس بدهد و برود. به طور کلی کلاس ۲ ساعته را در عرض ۱ ساعت جمع می‌کند. (خدا خیرش دهد!)

دانشجو باید دست به قلم نباشد! اگر قلم خوبی داشته باشد، هوس می‌کند نشریه تأسیس کند و برای اینکه کارش بگیرد و خواننده پیدا کند، به همه‌ی مسئولین دانشگاه و همه‌ی بخش‌ها انتقاد کند! این طوری، همه‌ی مسئولین را علیه خود می‌شوراند و ممکن است کارش به کمیته انضباطی بکشد. خلاصه این که بهتر است دانشجو فقط درس بخواند و آهسته برود و بیاید که گربه‌های دانشگاه، شاخش نزنند!

گزارش کار آزمایشگاه نه نوشته میشود و نه از بین میرود...
تنها از دستی به دستی دیگر منتقل میشود.

اینایی که صبح از خواب بیدارت میکنن
بعد میگن عه ببخشید کلاس نداشتی ??
دانشمندا هنوز در موردشون به نتیجه خاصی نرسیدن



عکس و مکث ...

۱۴

شرم دارم وزن سیریم را با ترازوی تو بکشم

پر پرواز



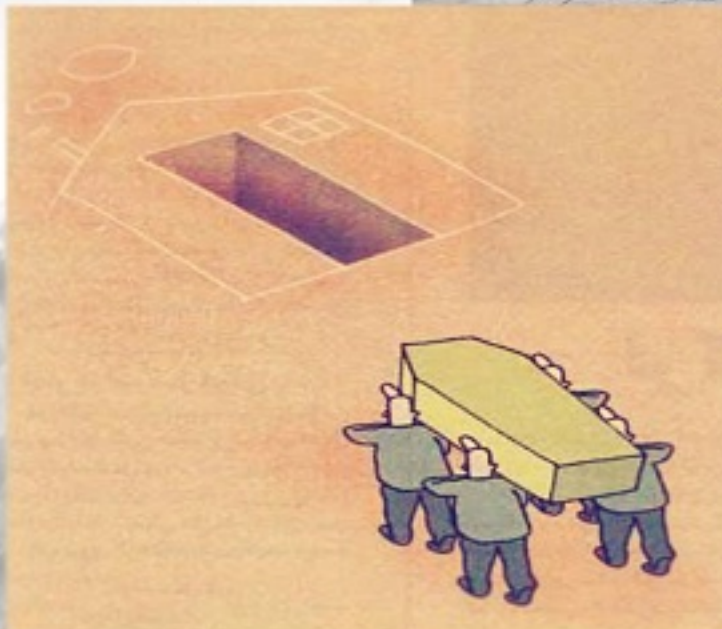
به امید روزی که هیچ کس با حسرت به
علاقش نگاه نکنه....



این روزها همه ، در حال قدم زدن به همراه
وجدانشان هستند . شما چطور ... ؟!



بالاخره همسایه فقیرمان صاحب خانه شد....



۱۲ مورد که باید ترک نتود...

در این روزگار، همه حرف خوب می زنند اما آنچه برای دیگران توصیه، نصیحت و سخنرانی می کنند در عمل ناقص اجرا می شود. درست مثل روشنفکری ایرانی، که مثل بعضی چیزهای دیگر در مملکت ما، ناقص متولد شده است. مرور رفتار زشتی که به جهت تکرار تبدیل به فرهنگ فردی ما شده است. اما با کنار گذاشتن آنها می توان دنیای جدیدی را برای خود و کائنات ساخت.

۱ - هیچکس عقل کل نیست

در این جهان و بین مخلوقات خداوند، از شما بهتر نیز وجود دارد. بعضی از ما تصور می کنیم خدا فقط ما را با نهایت درایت و تفکر آفریده است. نشانه دانایی؛ اقرار به نادانی و ناتوانی در برابر دانش حقیقی کائنات است. در بارگاه حضرت عشق، آنها که ندانستند، به نادانی خویش اعتراف کردند اما شیطان که فرشته مغرور خداوند بود به تصور دانایی خویش، جاهلانه عمل کرد.

۲ - با یک بار دیدن یک نفر، قضاوت نکنیم

یکی از کارهای زشتی که معمولاً ما انجام می دهیم، قضاوت غیر عادلانه درباره افرادی است که شاید فقط یک بار آنها را دیده باشیم! این نهایت ظلمدر حق شخصی است که نمی شناسیمش. آن قدر مطمئن قضاوت می کنیم و به شایعات دامن می زنیم! هیچ اشکالی ندارد که در اظهار نظرهایمان درباره سایرین، عجله نکنیم و برای حرمت و آبروی افراد احترام قائل شویم.

۳ - کارشناس چند رشته نباشیم

یک اتفاق زشت در کشور ما خود متخصص انگاری خودمان در زمینه های مختلف است. راستی چرا در بیست موضوع متعدد، یک نفر ثابت احساس می کند که خبره است؟ شاید این نیز شهامت بخواهد که وقتی فردی در موضوعی از ما سوالی پرسید، به او بگوییم که: «نمی دانم، بلد نیستم، نیاز به تحقیق و مطالعه دارم».

۴ - مصرف زیاد، نشان شخصیت هست؟

خارج شدن از جاده اعتدال و میانه روی در هر زمینه ای زشت است. خود را اسیر مارک ها و برندها کردن، بسیار زشت است. بعضی از همسران و مادران ما، آن قدر درگیر وسواس تمیزی و مرتب بودن می شوند که فراموش می کنند، روح زندگی خانوادگی شان، در حال مرگ است! درست و به اندازه مصرف کردن را جایگزین بیماری خرید مدل های جدید کنید.

۵ - همیشه فقط حق با ماست؟

همه حق دارند در مسیر احقاق حق خود، تلاش کنند. اما زشتی رفتار برخی از ما این است که همواره حق خود می دانیم که در هر مجادله ای، تصور کنیم حق با ماست. برای لحظه ای به موضوع فکر کنید که چند بار جمله «من اشتباه کردم حق با شماست» را شنیده اید؟ زشت است که فردی همیشه حق را برای خویش بداند!

۶ - تفریحی، معنادار هیچ چیز نشویم

خیلی از زشتی های جهان شوخی شوخی جدی می شود. تمام سیگاری ها و معتادان هیچ وقت فکر نمی کردند قرار است در مرداب رفتاری گرفتار شوند که خارج شدن از آن انگیزه مردانه و سلیقه زنانه می خواهد. پس حواس مان به رفقای نارفیق و تفریحاتی که مثل از چاله در چاله افتادن است باشد. این نیز رفتار زشتی است که علیرغم دانستن مان، اما به دلایل مختلف به هر پدیده سرگرم کننده معنادار شویم حتی اگر آن چیز ساعت ها تلویزیون نگاه کردن باشد، که بی تردید به ضرر ماست.

۷ - فقط منافع خودمان را جدی نگیریم

همه آنها که زباله اتومبیل خود را در خیابان یا در قلب طبیعت رها می کنند باور دارند که منافع شخصی شان مهمتر از منافع جمعی و ملی است. اگر منافع جمعی ما کمی مهمتر از تامین نیازها و خواسته های خودمان بود بسیاری از کارهای زشتی که تاکنون بعضی از ما انجام داده ایم دیگر اجرایی نمی شد، خلاف های رانندگی سرعت ها و سبقت ها را به خاطر بیاورید. بسیاری از حوادث جاده ای به بهانه و دلیل اجابت منافع آنی و فردی افراد است.

۸ - به بهانه انجام احکام، اخلاق را فراموش نکنیم

با آن همه خدای کوچک و بزرگی که بیش از ظهور آخرین پیامبر الهی در مکه وجود داشت و سختگیری بزرگان قریش جهت انجام احکام و رفتارهای خاص مورد نظرشان، چه دلیلی، موجب ایجاد ضرورت بعثت پیامبر اعظم (ص) و نیز پذیرش دین جدید در بین مردم شده بود شد؟ حلقه مفقوده بشر در آن زمان و شاید اکنون، مفهوم «اخلاق» است. اخلاق، دلیل بعثت و ارسال رسالت جدید بوده و هست. حال آیا می شود به بهانه اجرای احکام، اخلاق را کنار گذاشت؟

۹ - تغییر از دیگران شروع نخواهد شد

با همه اشکالاتی که اطراف ما وجود دارد اما گروهی فکر می کنند برای اصلاح امور باید اتفاقی از بالا رخ دهد. انگار ما خود نمی توانیم مبنای تغییر باشیم. برای برطرف کردن زشتی نباید به سایرین و تلاش از ما بهتران متکی بود. این نیز یک رفتار زشت است که ما گناه همه ضعف ها را به گردن دیگران بیندازیم و نیز جهت تحول، توقع داشته باشیم که دولت مثلاً افسردگی یا ناآرامی روحی و نداشتن برنامه برای شادی و تفریح پایان هفته ما را تغییر دهد.

۱۰ - دروغ مصلحتی، با هر منطقی مصلحت نیست

در ادبیات دینی ما بی نمازی، بی حجایی، بی محاسنی و خیلی بدی های دیگر؛ دشمنی با خدا و بدترین گناه، ذکر نشده بلکه دروغ و دروغگویی عنوان شده است. پس به هیچ بهانه ای نمی توان دروغ گفت؛ دروغ برای هر کسی و به خصوص برای کسی که خود از زشتی دروغ می گوید زشت تر است اما کسی که خود مدعی زشتی دروغ و همچنین گوینده دروغ است در واقع دروغ و دروغگویی را برای دیگران زشت می داند و نه برای خود. چنین فردی با دروغ دیگر سعی می کند دروغ ثابت شده خویش را کتمان کند.

۱۱ - اخمو و عصبانی بودن، نشانه وقار نیست!

یک رفتار زشت که به جهت تکرار زیاد، متأسفانه به عادت و فرهنگ فردی ما تبدیل شده؛ خود درگیری مزمن است. همیشه اخمو بودن و با عصبانیت برخورد کردن، ما را از دیگران جدا می کند. اگر مدیر یا بزرگتر یک خانواده هستید، بد نیست که شخصیت خود را از عینک دیگران ببینید. جدی بودن با عصبانی بودن متفاوت است. معمولاً آدم هایی که ایست قلبی یا سکته قلبی می کنند همان هایی هستند که با لبخند قهر کرده اند.

۱۲ - کمتر حرف درست بزنیم و بیشتر درست عمل کنیم

در روزگاری که همه حرف خوب می زنند، خوب عمل کردن باید بیش از پیش مورد توجه مان باشد. یکی دیگر از رفتارهای زشت دیگری که می توان آن را کنار گذاشت، کمتر حرف زدن و بیشتر عمل کردن است. توفیق حرف های معلمان و مربیان تربیتی را باید در تربیت فرزندان و خانواده ایشان جستجو کرد. نکته دیگر، اظهارنظر نکردن درباره همه موضوعاتی که «می دانیم» یا «نمی دانیم» است! اولین گام خردمندی؛ تفکر و سکوت است.

کلمات

۱۷

پژ پرواز

kanooneansar.blog.ir

دعاهایی که می‌خوانید از بچه‌های ایران است. لطفاً آمین بگوئید:

آرزو دارم سر آمپول‌ها نرم باشد! (تاده نظریگیان / ۵ ساله)

خدای مهربانم! من در سال جدید از شما می‌خواهم اگر در شهر ما سیل آمد فوراً من را به ماهی تبدیل کنی!
(نسیم حبیبی / ۷ ساله)

خدای عزیزم! من تا حالا هیچ دعایی نکردم. میتونی لیستت رو نگاه کنی. خدایا ازت می‌خواوم صدای گریه برادر کوچیکم رو کم کنی! (سوسن خاطری / ۹ ساله)

خدایا! یک جوری کن یک روز پدرم من را به مسجد ببرد. (کیانمهر ره‌گوی / ۷ ساله)
آرزوی من این است که ای کاش مامان و بابام عیدی من را از من نگیرند. آنها هر سال عیدی‌هایی را که من جمع می‌کنم از من می‌گیرند و به بچه‌های من می‌دهند که به من عیدی می‌دهند! (سحر آذریان / ۹ ساله)
خدایا! کاری کن وقتی آدم‌ها می‌خوان دروغ بگن یادشون بره! (پویا گلپر / ۱۰ ساله)

خدا جون! تو که اینقدر بزرگ هستی چطوری می‌ای خونه ما؟ دعا می‌کنم در سال جدید به این سؤال جواب بدی! (پیمان زارعی / ۱۰ ساله)

خدایا! در این لحظه زیبا و عزیز از تو می‌خواهم که به پدر و مادر همه بچه‌های تالاسمی پول عطا کنی تا همه ما بتوانیم داروی "اکس جید" را بخریم و از درد و عذاب سوزن در شبها رها شویم و در خواب شبانه‌یمان مانند بچه‌های سالم پروانه بگیریم و از کابوس سوزن رها شویم. (مهسا فرجی / ۱۱ ساله)
خدایا! شفای مریض‌ها را بده هم چنین شفای من را نیز بده تا مثل همه بازی کنم و هیچ‌کس نگران من نباشد و برای قبول شدن دعا ۶۰۰ عدد صلوات گفتم ان شاء الله خدا حوصله داشته باشد و شفای همه ما را بدهد. الهی آمین. (مهدی اصلانی / ۱۱ ساله)

خدایا! دعا می‌کنم که در دنیا یک جاروبرقی بزرگ اختراع شود تا دیگر رفتگران خسته نشوند! (فاطمه یارمحمدی / ۱۱ ساله)

خدایا! من یک دوستی دارم که پدرش کار نمی‌کند فقط می‌خواهد و همین‌طور تریاکی است! خدایا کمک کن که از این کار بدش دست بردارد. خدایا ظهور آقا امام زمان را زود عنایت فرما. (لیلا احسانی فر / ۱۱ ساله)



هرزبان نغز برای باریدن باران دعا می‌کنند
غافل از آنکه خداوند با کودکی است که چکمه
هایش سوراخ است.

گاهنامه فرهنگی دانشجویی

شماره
دوم

چه قدر از پرواز راضی بودین؟

تو نظر سنجی پرواز شرکت کن ، دلمون می خواد درباره تک تک صفحه های گاهنامه برامون نظر تو بنویسی ، از طرح روی جلد گرفته تا ... ورق بزنی ... ورق بزنی ... خب ، صبر کن پشت جلد بنویس کدوم صفحه رو بیشتر دوست داری . دلت می خواد این صفحه چه شکلی باشه ؟ اصلا بلو کدوم صفحه رو نخوندی ؟ برای چی نوشتن نداشتی ؟ آله یه کم حوصله داشته باشی و اینترنت می تونی با یه ایمیل پروازکی ها رو خوشحال کنی . فقط کافیه دو دقیقه وقت بگذاری و نظر کاملت رو به آدرس :

gahname.pareparvaz@gmail.com ایمیل کنی و هر طور

دوست داری از خوبی و احوال بدی هاش بگی .
اگر هم حوصله نداشتی فقط کافیه برامون یه پیامک بزنی . شماره پیامک ما هم اینه **۰۹۱۳۶۰۴۷۷۸۲**

دنبالته های خودتون هم برامون پیامک کنید یا بفرستین به ایمیلون تا ان شاءالله تو شماره بعدی گاهنامه چاپتون کنیم .

یه خواسته دیگه هم داشتیم اونم اینه که به وبلاگ کانون خیراندیشان انصار به آدرس www.kanooneansar.blog.ir یه سری بنزین و از فعالیت ها و برنامه های کانون با خبر بشید . منتظر نظر ها و پیشنهادهای شما دوستان عزیز هستیم .

پرواز یه مابقه هم داره برای اونایی که دست به طراحیتون خوبه . ازتون می خوایم که طرح جلد پشت گاهنامه رو برامون طراحی کنید و بفرستین . به طرح برتر جایزه ای در حد توان کانون تعلق میلیره و تو شماره بعدی گاهنامه که به امید خدا بهار سال آینده منتشر میشه چاپش میکنیم .

من الله توفیق

پروازکی ها

فراموش نکنید، دانش اندیشه
والا همیشه سر بخر است.

